

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی



"در افغانستان زن ستیز، مرد ستیز، کودک ستیز، انسان ستیز؛ وقتی می بینی بین اینهمه مردانه جنایت و پشم و پکول و دستار و لنگی و تسبیح، زنی بر می خیزد و صدایش را بر می آورد، به وجد می آیی، ولی وقتی می بینی جنایت زنانه می شود و در کنار قوماندان کفتر، زنانی چون قدریه، اتمر، هاشمی، طالع، نسرین، فرشته و دیگر خاله زنک هایی که چشم به زبان و قلم جنایتکاران دوخته اند چون سماروق در بنجلزار دموکراسی غرب میرویند، عق ات می گیرد و به گفته مینا اسدی دلت می خواهد هزار بار عق بزنی."

بخشی از متن نبشته

یادداشت:

نبشته حاضر را یک تن از همکاران گرانقدر پورتال "افغانستان آزاد – آزاد افغانستان" از سایت ارزشمند "کابل پرس" برای ما ارسال نموده اند. ماضن ابراز امتنان از همکاری شان، از اینکه نتوانستیم روی مشکلات تخنیکي مطلب دست داشته را با کلیشه اختصاصی آن سایت به نشر برسانیم، امیدواریم پوزش ما را بپذیرند.

اداره پورتال AA-AA

فرشته حضرتی، گلوی ارتجاع و بنیادگرایی

شنبه ۲۰ سپتامبر ۲۰۰۸، بوسپله ی لمبه

احمقانه خواهد بود اگر به نقش زنان در تحول فرماسیون های مختلف اقتصادی - اجتماعی بهایی قایل نشد و این قشر سازنده را چون رهبران فرشته جان حضرتی، ماشین های زاد و ولد و ناقص العقل نامید. من، چون سیمین بهبهانی موافقم که مظلوم شمردن زن توهینی است از جمله ده ها توهین دیگر که چه در جامعه فیودالی ما و چه در جوامع سرمایه داری غرب در حق زنان روا داشته اند، ولی برای یکبار اجازه بدهید که خلاف عقیده و باورم فرشته جان را بخاطر بازیچه شدن شورای نظار، مظلوم بنامم.

در افغانستان زن ستیز، مرد ستیز، کودک ستیز، انسان ستیز؛ وقتی می بینی بین اینهمه مردانه جنایت و پشم و پکول و دستار و لنگی و تسبیح، زنی بر می خیزد و صدایش را بر می آورد، به وجد می آیی، ولی وقتی می بینی جنایت زنانه می شود و در کنار قوماندان کفتر، زنانی چون قدریه، اتمر، هاشمی، طالع، نسرین، فرشته و دیگر خاله زنک هایی که

چشم به زبان و قلم جنایتکاران دوخته اند چون سماروق در بنجلزار دموکراسی غرب میرویند، عقبات می‌گیرد و به گفته مینا اسدی دلت می‌خواهد هزار بار عق بزنی.

بحث بر فرشته حضرتی است، بانوی افغان تبار از شهرهای شیطان‌های زرد. این بنجله‌ی بازار سیاه شورای نظار که تریبون رادیو پیام زن را با خاکستری‌ها و یوروهای شورای نظار قاپیده است، نمونه تپیک از جنایت زنانه است. فرشته، بعنوان قلمچه شورای نظار در حالیکه خود در تعصب، جنایت و زننده‌ترین تفکر ارتجاعی تا فرق غرق است، اکت و ادای دموکراسی کرده و با دیده‌ی درایی به ارزش‌های انسانی و حقوق همجنسانش دهن کجی می‌نماید.

از نوشته‌ی "شهید احمد شاه مسعود تفکر جاودانه تاریخ" اش آغاز می‌کنم. از استفراغ واژه‌های ستایش‌گونه اش می‌گذرم و یکر است به نکات مهم این نوشته میروم:

"... مسعود در تعاملات سیاسی - اجتماعی جامعه ما به عنوان یک مکتب و اندیشه‌ی رهایی بخش نقش آفریده است."

شاید این خانم معنی مکتب را نه فهمد ورنه چنین ناشیانه یک جلد و یک آدم نیمچه با سواد را مکتب و آنهم مکتب رهایی بخش نمی‌نامید. مکتب رهایی بخش مکتبی است که بر ایدیولوژی متری و فلسفه پیشرونده و اندیشه مردمی استوار است؛ نه بر فاشیسم مذهبی، تعصب، تحجر، افکار ارتجاعی القاعده‌ای و قرون وسطایی و طبیعی است که قهرمان فرشته جان مکتب رهایی بخش چه که مدرسه رهایی بخش هم نبوده است. مدرسه‌ی مذهبی فرشته نه ایدیولوژی متری داشت (قهرمانش عبدالله عزام القاعده‌ای و سید قطب اخوانی بود)، نه بر فلسفه‌ی پیشرونده باور داشت (چون به گفته یتیم بچه اش، عبدالرب سیاف، او به دموکراسی و تحول باوری نداشت و فقط با نرخ روز نان می‌خورد) و نه هم اندیشه مردمی داشت (چون تنها در قتل عام افشار بیشتر از هزار انسان را نیست و نابود کرد). دیده می‌شود که مرحومی نه مکتب بوده نه هم مدرسه و نه هم اندیشه‌ای بوده و نه هم تفکری؛ صاف و ساده یک جانی، خاین، مرتجع، اخوانی و خاین به مردم و مکتب رهایی بخش بوده است. (فرشته جان، اگر با این لبان ماتیک زده و گیسوان باز ترا می‌دید، خدا می‌داند که اندیشه اش چه حالی بر سرت می‌آورد، خوب شد که رفت ورنه هر چه نبود پدر سیاسی عبدالرب سیاف بود!)

"... اهلی کردن سازه‌های قدرت، تجرید تفکر انحصار از معادلات قدرت، ترمیم و تعمیم روابط نابسامان اجتماعی، ایجاد یک نظام مبتنی بر ارزش‌ها و باورهای مردم، از جمله گزاره‌های فردی ایشان بود که برای تامین آن با تمام توان مبارزه کرد."

فرشته جان، آب در هاون نکوب. بازی با کلمات معصومانه دری و ریختن آن بی‌پای خوکان، کاری هر نازنی (نامردی) است. "اندیشه" کجا و اهلی کردن و آنهم اهلی کردن سازه‌های قدرت. چنانچه گفته شد "اندیشه" منطقی نمی‌توانست چیزی را اهلی کند و برخلاف، وحشی‌سازی سیاسی - اجتماعی - نظامی کشور جنونش بود. با ریختن به کابل؛ چور کرد، چپاول کرد (رساله "فاتح جنگ سرد" را بخوانید) و بخاطر قدرت کشور ما را به نیستی کشاند (کشوری که ویرانی‌هایش به کشورهای پس از جنگ دوم جهانی تشبیه شد، حتما شنیده‌اید). برای شهوت قدرت خون ریختند، سوختند، کشت، درید، معامله کرد، استادش (ربانی) طالبان هفکرش را فرشته‌های صلح خواند و قانون چماق را رسمیت بخشید. "مکتب" نه تنها که مخالف تفکر انحصاری نبود، بلکه در این راستا شب و روز نمی‌شناخت و چندین سال برای این تفکرش "جهاد" کرد و در نتیجه همین جهاد تفکر انحصاری بازمانده‌های "مکتب" در دومین ورودشان به کابل قدرت را چون مایملک "اندیشه" تصرف کردند و از یک ولسوالی کوچک سه تا وزیر و درجن‌ها معین و کارمند بر اریکه قدرت لمیدند و به حق به "اندیشه" و "مکتب" و تفکر انحصاری اش وفادار ماندند. او فقط در چارچوب تفکر انحصاری اخوانیزم و بنیادگرایی می‌اندیشید و اندک تحمل ایدیولوژی مخالف را نداشت.

روابط اجتماعی قهرمان تان با قاچاق، تنگ، افکار ارتجاعی، وابستگی، اسلام زدگی جنونبار، تجاوز بر دختران و زنان (در حال حاضر پیروان صادق "اندیشه" هر هفته در ولایات شمال کشور بر دختری نوجوان و جوان تجاوز می‌کنند) و کشتار گره خورده بود و این روابط نه بر ارزش‌های انسانی استوار بود و نه هم بر باورهای مردمی. از اینرو "اندیشه" خود یکی از عاملین نابسامانی‌های اجتماعی در کشور ما بود. او و شرکا بودند که در جریان جنگ‌های خونبار تنظیمی‌شان که ناشی از تفکر انحصاری بود، هزاران زن را بیوه و به بازار روسپیگری، درویزگری و قاچاق سوق دادند و هزارن کودک بی سرپرست ناگزیر به جاده‌ها ریختند و سرنوشت‌شان با جنایت گره خورد. این "اندیشه" و یاران بودند که زمینه ورود دایناسورهای طالبی را فراهم ساختند و بعد همین "هممکتبی‌های" "اندیشه" تان بودند که

در ازای ده ها میلیون دالر در تاجکستان داغ سیاه اشغال کشور ما بوسیله امپریالیزم جهانی را بر جبین های خون آلود شان حک کردند.

- "دوستان نامردش هم یک مجموعه ای از کسانی اند که در سایه توجه شهید مسعود به نام و نشان و موقعیت رسیدند اما امروز ناجوانمردانه در تقابل با ارزشهای قرار گرفته اند که شهید مسعود برای آن مبارزه کرد و حتی نقد جانش را در این بستر هزینه کرد."

اولاً: نگفته اید که این دوستان نامردش کی ها هستند: فهیم، سیاف، ربانی، محقق، خلیلی، قانونی، عبدالله، محسنی، انوری، پیرم قل، بلخی، قاضی کبیر، داود، عطا، دین محمد، دوستم، ملک، اسماعیل، شینواری، اسامه، قاضی حسین احمد، اعجاز الحق، خامنه ای، رفسنجانی، رحمانف، چکری، احمدزی، نورزی، بسم الله، بابیه جان، دلاور، جرات و...؟؟ ثانیاً: نگفته اید که "اندیشه" با این دوستان نامردش چه تفاوت های داشت. مسعود در جوانی حلقه غلامی پاکستان به گوش زد، در جنگ های خونین تنظیمی قهرمان معرکه بود، قهرمانش عبدالله عزام القاعده ای بود، به قاچاق زمرد دست زد، کتابسوزی کرد، کابل را ویران کرد، بر ناهیدها تجاوز کرد، کشور ما را به مهمانسرای القاعده مبدل ساخت، مکتب سوزی کرد، قتل عام کرد، مبارزین را کشت (به نوشته خوشیوال در کابل پریس مراجعه کنید)، طیاره های افغانستان را به کولاب برد، مارکیت قاچاق را توسعه داد، کمین زد، توطئه کرد، مسایل قومی و ملیتی را دامن زد، حکومتش از جنرال حمید گل ای. اس. ای خواستار مشاوریت شد، در وابستگی با فرانسه، هند، ایران و روسیه بسر برد، گلبدین را در آغوش گرفت، با سیاف، ربانی، خلیلی، مزاری، دوستم و خاین مردان دیگر نشست، شعر گفت و مشوره کرد، ضد حقوق زن، دموکراسی، آزادی بیان و ارزش های انسانی بود (چون اخوانی بود)، پوک و جاهل بود (به فلم های مقاومت اش نگاهی بیاندازید)، برادارانش را در بازار سیاه "جهاد" و "مقاومت" به سوداگران منطقه تبدیل کرد و... و فرشته جان اکنون بر شماسست که بگویند دوستانش با "اندیشه" چه تفاوت های دارند، به نظر من این نامردان، پیروان اصلی "مکتب" هستند و فیل "اندیشه" موش نژادیده است (اگر با ماه نشینی ماه شوی اگر با دیگ نشینی سیاه شوی) و همه دوستان نامردش با دیگ نشسته بودند و سیاه شدند، درست می گویم؟ قهرمان ترشه ما می نویسد:

- "نگارنده به عنوان یک زن... آنچه را که تا هنوز از زبان و قلم نویسندگان و سیاست گزاران، در تعامل با ارزش های دموکراتیک، جامعه مدنی، حقوق زن و سایر ارزشهای انسانی و اسلامی خوانده و شنیده ام، در حقیقت تکرار همان باورهای بوده اند که در متن آرزوهای شهید احمد شاه مسعود قرار داشت و ایشان برای تامین و تطبیق آن تلاش می ورزید..."

تا هنوز دیده نشده است که اخوانی ها برای تامین ارزش های دموکراتیک مبارزه کنند، بل اخوان المسلمین همیشه در تلاش بوده است تا ریشه های کوچکترین ارزش های دموکراتیک را بخشکانند و امپراتوری اسلامی شان را توسعه دهند. مسعود هم به مثابه یکی از چهره های چماق بدست اخوانی نه به دموکراسی باور داشت و نه هم چیزی از ارزش های دموکراتیک می فهمید. وقتی او یار و یاور عبدالله عزام، مهماندار اسامه بن لادن، دوست و شفیق سیاف، شاگرد ربانی و قهرمان خلیلی، محقق، عطا و صدیق خان باشد، معلوم است که به چه اندازه به ارزش های دموکراتیک باور داشته است. او به مجرد رسیدن به پنجشیر به قلع و قمع آنانی دست زد که به ارزش های دموکراتیک باور داشتند و بعوض راه را برای اخوانیزم باز کرد. مسعود (یا همان "اندیشه" فرشته جان)، زن را کالا می دانست و با تفکر بازاری با زن برخورد می کرد. مسعود اگر زنها را خاتون، سیاه سر، بز، عاجزه و ناقص العقل نمی دانست، یکبار هم که می شد اجازه می داد تا زن خودش وارد اجتماع شود و یا هم زنان نقش چشمگیری در تنظیمش پیدا می کردند (البته نه عروسک های خیمه شب باز) چیزی که نه احمدشاه به آن باور داشت و نه عبدالرب و نه پیر خراباتش برهان. امروز نیز قانونی، سیاف، عبدالله، محقق، خلیلی و... از حقوق زن و دموکراسی حرف می زنند و در مراسم هشتم مارچ چنان اکت و ادا می کنند که در حقوق زن دستان کاکا بوش شان را از پشت بسته اند ولی ایدا برای زن ها و دختران خود شان اجازه حضور در اجتماع را نمی دهند و از سه زنی و چهار زنی خمی بر ابروی نمی آورند. مسعود هم چنین بود و چنین تفکری از روسپی های سیاسی ایی ساخته است که شعار می دهند و می فریبند و چاق و فربه می شوند.

فرشته در تجلیل نامه اش از سیاه سنگ می نویسد: "...اما نمی خواهم پوشیده بگذارم که سخن او هرگز از یادم نمیرود که گفت: برای من شهید مسعود و گلبدین حکمتیار یکسان اند..."

معلوم می شود که هنوز از قلم سیاه سنگ (فعال سیاسی و سرودگر خوب - فرشته) خوانده است:

"... و اتفاقاً آن سوتر در گستره حقیقی شهر کابل (که به مساحت خیرخانه و کارته پروان خلاصه شده) آنکه خوب میدود و خوب می تازد، و به گمانم بیشتر پنجشیرتازی می کند تا ترکتازی، جواهر فروش مشهور و معروف احمدشاه

مسعود است... واضحا که در پشت این همه پشم و پکول و پروفیسور بازیها، چیزی جز اندیشه نابود ساختن فرهنگ و فرزند این دیار از شش جهت نمی تواند وجود داشته باشد... جنگیدن جهادها حقیقت دارد، ... تصادفا آنها خوب هم می جنگندف خوب می کشند و خوبتر از کشتن، میدزند، چور و چپاول می کنند،...."

فرشته جان، چطور؟

مسعود بدتر از اینهای بود که سیاه سنگ نوشته است، ولی به گفته زنده یاد شاملو بیماری شرم آور و کودکانه تعصب، سبب شده است که شماری ناشیانه بت های خبیث بر پا کنند و پیرامون آن برقصند و هیاهو راه بیاندازند و نامش را بگذارند قهرمان ملی و شهید ملت و بابا ملت و بعد مویه سر دهند و او را رهبر کاریزماتیک (راستی رهبر افغانستان یا جهان؟؟) بنامند! (باز یاد تان می دهم که اگر رهبر کاریزماتیک شما را در اوج دختر ربایی شورای اش در کابل با این لبان ماتیک زده و گیسوان باز می دید، امروز هرگز او را رهبر کاریزماتیک نمی گفتید). بحث تعصب پیش آمد. فرشته حضرتی با وجودیکه در نوشته هایش از تعصب نفرت دارد ولی به معنی واقعی کلمه متعصب شرمندوک است. او در تلاش است همه گلوی های کثیف خادی و جهادی را علیه یک ملیت خاص خط کند. مرا فعلا با اعظم سیستانی کاری نیست. ولی در نوشته ای که این خانم علیه سیستانی ترتیب داده است چند باری تعصب شرمندوکش گل می کند. او با آنکه ادعا دارد که غم و مصیبت یک پشتون هلمندی برایش دردآور است، ولی در همین نوشته مردم شریف کوچی را با عبارات چون "کوچی خصلتی" و "شترچرانی" با وقاحت و دیده درایی توهین می کند. او در تلاش است انتحار را جزو فرهنگ جنوب جا بزند، بدون اینکه بداند فرهنگ چیست. و آیا درست خواهد بود که انتحار چند مرد بنیادگرا (همفکران "اندیشه" فقید) را فرهنگ میلیون ها کودک، زن، دختر و مرد جنوب بدانیم؟ اگر پاسخ بلی باشد، در این صورت تجاوز بر دختران در شمال کشور، جزو فرهنگ شمال خواهد بود، چطور خانم حضرتی؟؟؟

بیچاره فرشته حضرتی!